

دو فی ونا کسی طیبہ نگار یا ترجمہ نویس اور (کہ افرقہ انگریز انست) بنداشتہ خواهد شد کہ بدین سبب در انظار کمالات او از خود بقصور راضی گردید یا اگر انہایہ ملکات اور اپوشد؛ عیبی کہ ہنرهای اورا گونہ داغدار کند، (و کیست کہ بمضمون

سیر کردیم درین دیر ز مدتاہی  
 ؛ چکس نیست کہ یداع بود در عالم

یکسرا از عیب بشری پاک و بریست، این بود کہ در افزودن سرمایہ  
 ثروت و غناد رنہب و تاراج بلاد و قتل و سفک و مای عباد  
 ؛ چگونہ و ایستادی و تاملی نمیکرد و ازین رہگذر نام جباری را  
 گوئی نقش نگین خود گردانیدہ؛

مجمعی از احوال اسلاف کرام و آباء و الایام مقام نواب  
 محامل انتساب حیدر علی خان بهادر مغفور، بانی دولت  
 اسلامیہ میسور؛

اجداد اجداد نواب فرزند القاب به قبیله طیلہ قریش انتساب  
 داشتند بر تعیین این معنی که در پر عهد و کلام کس از ایشان  
 از عربستان تخت در ہندوستان وارد شدہ روایت  
 سعادت نمیکند آباء عظام نواب ہمایون فرجام در قصبہ کولار  
 بعزت و احترام زندگانی میکردند و بعضی از ایشان بمنصب قضا  
 از میان اقران ممتاز بودند؛

“ (میکویند کہ پدر جد بزرگوار آن امیر سعادت یار شیخ ولی محمد  
 بغزیمت زیارت بقاع متبرکہ در زمی صوفیہ از بلدہ دہلی برآمدہ  
 در عہد حکومت محمود بن ابراہیم عادلشاہ فرمانفرمای بیجاپور بشہر کلبرگ  
 و کہن در جوار مزار سید محمد گیسو در از کہ از مریدان شیخ نصیر الدین

زنشان حیدر علی

ولی محمد گہ عزتند چراغ دہلی است و از راه کمال اکرام و اعزاز ایشان را در ان دیار  
 عدتہ - الخ وزیر بقلب شاہیندہ نواز میخوانند سکنایگزیدہ خودش سجادہ آرای  
 عمہ الناس در سر عبادات و اوراد و تلقین دار شاد گردیدہ سر سعادت مند خود را  
 محمد علی سہلسر محمد نام کہ فرزند شیخ محمد علی محمد

محمد علی سہلسر محمد نام کہ فرزند شیخ محمد علی محمد

( که محمد علی نام داشت و همپای شیخ از دهلوی آمده بود ) ب تحصیل علوم  
دینی و معارف یقینی مشغول گردانید چون آن نونهال سعادت  
واقبال از اقتنای سرمایه فضل و کمال پرداختن شبان  
رسید پدر عالیقدر و خیر بفض موالی آن در گاه را که بشرافت  
نسب و کرامت حسب امتیاز داشت بسلك ازدواج فرزند  
ارجمندش در کشید ازین صدف بحر عفت و شرف چهار  
گوهر شاهوار پدیدار شدند بدین ترتیب ۱ شیخ محمد الیاس  
۲ شیخ محمد علی ۳ شیخ محمد امام ۴ شیخ فتح محمد ؛ شیخ  
ولی محمد پس از آنکه روزگار دراز تا او انحر حکومت علی عادل شاه در طاعت  
و عبادت جناب احدیت سر بر دیوار ایزد پاک ازین تیره  
فاک انتقال نمود و شیخ محمد علی که بعلی صاحب شهرت داشت  
پس از ارتحال پدر بزرگوار از شهر کلبرگه با اهل و عیال به سیچاپور  
انتقال کرده بمحله شیخ پوره بخانه برادران طبله اش که هفت  
تن ، و در رفاقت شیخ منہاج الدین سپهسالار والی سیچاپور در جرگه  
رساله داران منسلک بودند رحل اقامت افکند و ایشان  
از دهلوی گذر فرط محبت که با خواهر داشتند قدم شیخ محمد علی را فوز عظیم  
انگاشته در تقدیم لوازم خدمت گزاریش بجان میگوشتند و دقیقه  
از ملاطفت و دلجوئی نامرعی نمیگذاشتند شیخ نیک نام هنوز  
روزی چند در آن مقام با آنسایش و آرام با ایشان بسر برده بود که

... در این اسبک از ...  
 برادران نامجوی در مصافیکه میان جنود سلطان دهلوی که باستخلاص  
 سجاپور آمده و افواج والی آنولایت که بسرکردگی شیخ منہاج الدین  
 مدافعه آن تعیین نموده شده بود اتفاق افتاده و تلاقح فتنین در ظاهر  
 کلبه گم رود داده دلیرانه جنگیده هر هفت تن شهید شدند ؛ و نام  
 نیک پردلی ازین جهان بردند ؛ شیخ علی صاحب ازین واقعه  
 جانگسل نیک خسته خاطر و تنگدل گردید و ازین پیش بود  
 و باش آنجا خنک و بیمزه انگاشت بنابران باخاتون غمزده و محزونش  
 ( که در سوگ مرگ ناگهانه هفت گرامی برادر ، دل نالانش بر آذر بود  
 و مشاهده آثار باقیمانده آن از نظر نور فتگان هر زمان وحشت  
 تازه اش می افزود ) معه دیگر دایستگان بصوب کرمانک  
 بالاگهات نهضت نموده در قصبه کولار نزول کرد شاه محمد و کهنی  
 که مردی ستوده صفات و از قبیل قاسم خان صوبه دار خطه سیرا  
 حکومت آن مکان می پرداخت سابقه معرفتی که با شیخ  
 داشت در و داور اور آن مقام بتعظیم و اکرام تلقی نموده مقامی  
 شایسته از بهر سکونت ایشان تعیین فرمود و پس از چندی  
 از جوست و فور دیانت و مزید امانت که در شیخ بزرگوار  
 معاینه کرد زمام نظم و نسق تمامی امور خود بکف کفایت او سپرد  
 تا آن نیکو نهادتی مدید در این مقام بعزت و اجتنام بسر برد ؛

و چون شیخ علی صاحب در سن ۱۱۰۹ ازین جهان فانی شد  
 بسرای جادوانی کشید بسر کلانش شیخ محمد الیاس به نیابت  
 پدر مرحوم پرداخته در نظم مهمات وابسته سربراه کاری و امور  
 متعلقه خانه داری کفایت و درایت را کار فرموده و برادران  
 و منتسبان خود را نیکو پرورش نموده ؛

عروج شیخ فتح محمد بروج سپه داری و طلوع اختر  
 ولادت نواب حیدر علی خان از افق توفیق باری ؛  
 چون شاه محمد حاکم کولار رحلت نمود شیخ فتح محمد بفتوای بسالار  
 و پردلی گوهری بیکار در خانه نشستن را تنگ مقام نامجوی  
 و مردانگی دانسته بی اجازت برادر کلانش که مرد درویش  
 مشرب قناعت پیشه بود راه گرای کرنا تکس پائین گماشت  
 گردید و در آنجا بسابقه استقبالی که در تحصیل معاش داشت بزودی  
 در سرکار نواب سعادت الله خان صوبه دار ارکانت راه مدخلت  
 پیدا ساخته اولاً بسر گردگی پانصد پیاده و پنجاه سوار سرمایه اعتبار  
 اندوخت و باکم سپه دار موسوم گشت و آنگاه برور زمان  
 مصدر ترودات شایان شده بر تبه بلند تر متمکن گردیده بقیادت  
 ششصد پیاده و پانصد سوار پرداخت در هر معرکه که میرفت مظفر و منصور  
 باز میگشت تا آنکه در ۱۳۱۲ خ حکومت نواب موصوف در

جنگیکه بمقام چنچی از اعمال کرناکت راجه سینگه را بلنواست  
 اتفاق افتاده در راجه شیردل با چهارده نفر سوار از رود سکر اتیرت  
 که در عین طغیان بود در گذشته خود را بی محابا بر فیل سوار می  
 نواب که در قلب هجاده میان پنج هزار سوار و سیزده هزار  
 پیاده دیگر طرف رود صف آراسته مستعد جدال استاده  
 بود زده میخواست که سنان نیزه از سپینه نواب بگذراند  
 درین زمان همین شیخ فتح محمد سپهدار بود که از میان تمامی افواج  
 پیشتر شناخته سپر حمایت نواب از آن نایب گردید و  
 بضرر شمشیر، راجه بی باک را در خاک هلاک انداخت بجلودی  
 این کار مردانه بانعام علم و تقاریر سر بلندی یافت؛ سپس چون  
 نواب سعادت الله خان وفات کرد و از رهگذر نزاع و پرخاش  
 که در میان عزیزان و خویشان او صورت گرفت اضلال  
 تمام در آن ریاست راه یافت شیخ فتح محمد از بود و باش  
 ارتکات دل برکنده با چشم و خدم خود بسوی بالاگهات معاودت  
 نمود و اهل و عیال خود را در کولار گذاشته بعزم ملاقات  
 برادر زاده اش حیدر صاحب پسر شیخ محمد الیاس که در رفاقت  
 راجه بیحور روزگاری بکام داشت بمیسور بشتافت و  
 در آن سرکار بخدمتی شایسته منصوب گردیده بخطاب  
 ناک ( که در زبان سنگرت مرادف سپهدار

است) عزت‌مخلص یافت؛ و پس از آنکه نظام باسور سرکار  
 میسور برهم خورد فتح محمد نایک از آن خدمت استعفا خواسته  
 بکولار مراجعت کرد و چندی در آنجا بپاسود هنگام اقامت کولار  
 حضرت آفریدگار ادراد و پسر کرامت فرمود نخستین ایشان  
 با اسم شهباز صاحب نامیده شد و دوین که بعد دو سال  
 بعمر صد شهور آمده بود (و با اسم ولی محمد خوانده) در عهد گهوارگی  
 در عهد فنا خفته؛

چون تهمت و لایحه فتنه فتح محمد نایک هنوز جویای نام  
 باند و پایه ارجمند بود با جمعیت چار صد پیاده و دو صد سوار آن  
 سپهبدار بختیار متر صد منصب جدید پیش درگاه قلیخان صوبه دار  
 برارفت خان قدر دان مردم شناس مسؤل ادراد بشفرف  
 قبول پذیرفتاری نموده بقاعه داری حصار بالا پور نامزدش فرمود  
 و سپهبدار کامگار با جمعیت پیاده و سوار که همراه رکاب داشت  
 بدانصوب گراییده بو ظائف قلعه داری پرداخت و چون آب  
 و هوای آن مکان بمزاج او خیلی سازگار آمد و آب تنگان خود را از  
 قصبه کولار در جوار خود تولید و روزگاری در آنجا در آن ناحیه با بهجت  
 و شادمانی بسر آورد درین مقام سعادت قرین ایزد جهان آفرین  
 ادراد در سال ۱۱۳۱ هجری قمری بختیار ادرادانی فرمود که از آنجا

جسمنش و دو دمان متور گردید و از شواهد طالع بمناهیون و دلائل مذکور  
 میمونش چنان معلوم گردید که آن لعل شمعراغ و ریح سعادت  
 و بختیاری گوهر شاهوار زیننده و یهیم امارت و شهر یاری  
 خواهد گردید و چون آثار سروری و ایالت و نشان پردلی و  
 بسالب از صفات و جنات ادویه بود آن گل سرسبد  
 دوده علی بنام حیدر علی خوانده شد؛ " اینست آنچه مردم عالمی درین  
 باب روایت کرده اند؛

ولیکن راویان ثقات چنین حکایت میکنند که شیخ محمد علی جد  
 بزرگوار نواب حیدر علی خان پس از آنکه دختر سید پارسا را که یکی از اعیان  
 کولار بود در جباله نکاح خود آورد و اسنگان خود را بد آنجا نقل کرده  
 طرح سکونت در آن مقام انداخت از بطن این بانو او را یک  
 پسر و یک دختر پیدا شد پسر بنام فتح علی موسوم گردید و دختر  
 هنوز نژاده بود که پدر جهان فانی را در زود نمود؛ فتح علی بخانه جد مادری  
 خویش تربیت و تعلیم یافت و از جهت سیادت خویش  
 (یا خاندان مادری) او را بمیر فتح علی میخواندند؛ میگویند که میر فتح علی  
 خداوند ملکات نامی و صفات گرامی بود و چون بسن شباب  
 رسید جمعیتی از سپاه از پیر و ان پدر مرحومش و غیر آن فراهم  
 آورده در رفاقت نواب دلاور خان حاکم سراسر اچندی بعزت  
 و احترام بسر برد؛ و در این مقام مصدر کارهای شایسته شده آخر کار



بسیجی داری و در زمان پیاده و پانصد سوار سر بایه اعتبار انداخت  
 و با لقب نائک ممتاز ساخته شد؛ چون روزگاری مرین سوال  
 بگذشت باری چنان اتفاق افتاد که میر فتح علی نائک با برات  
 مبلغ خطیر در وجه بقیه تنخواه خود که حاکم میرا بر میر علی اکبر خان زمیندار  
 بعضی از نواحی آن خطم نوشته بود بد آن ناحیه رفت میر نامبرده  
 چون زر نقد داشت قطع تمسک آن بمبعاد ششماه به میر موصوف  
 داد؛ ولیکن هنوز زمانه ادای برات طی نشده بود که برات  
 زندگانی میر پایان رسید؛ و آنچه از نقد و جنس از و باز پس مانده  
 بعلت بقیه خراج که بر ذمه او بود کارکنان حاکم سراج نیز ضبط  
 در آوردند فتح علی نائک بر مبعاد موعود با تمسکی که داشت  
 پیش یوه میر مرحوم رفته درخواست زیر یاد ختر (که از میر مرحوم  
 یادگار مانده بود) نمود یوه سکین چون استطاعت ادای زر  
 نداشت و دامادی نائک را ناپسندیده نمی دانست زر  
 تمسک را کابین آن نازنین شمرده او را بمیر فتح علی نائک  
 بزمی واسپرد؛

میگویند هنگام بارداری این خاتون که مجیده بیگم نام داشت  
 او را زیارت پارسائی که بطهارت ظاهر و باطن در این  
 موطن موصوف بود و بنام جدر شایه معروف از بهر دیو  
 هست برود؛ آمد و خدا پرست بشارت فرزند زیند او فرمود

تا اورا بنام حیدر علی موسوم کنند ؛ چنانچه فرزند سخاوتمند در سال  
 یک هزار و یکصد و بیست و نه هجری مطابق یک هزار و هفتصد و هجده عیسوی  
 که یچندین وجه قرین قیاس می نماید در موضع دیونهبلی در جوار کولار از  
 مادر بزراد و در های فیروزی و اقبال بر روی دو دمان واکشاد ؛  
 فتح علی سپهدار در خدمت حاکم خطه بسرا با همان جمعیت  
 روزگاری در از غرسند و کامگار بسر آورد و هوای از دیاد مکنست  
 و جاه پیرامون خاطرش نگزید تا آنکه امور حکومت و لاور خان از  
 نظام در افتاد ؛ و کار سپاه از جهت بی زری به تنگی و عسرت  
 کشید ؛ در بنحال بفتوای ضرورت سپهدار موصوف بمجستجوی  
 خدمت دیگر در آمده عزیزست سریرنگپتن نمود و در انجار و زگار  
 با دسازگاری و بخت و دولت یاری کرد تا در سرکار راجه  
 میسور سپهداری دو هزار پیاده و پانصد سوار که همراه خود داشت  
 سرافراز گردید ؛ داین رداد که سرمایہ تمامی جاه و مکنست و شان  
 و شوکت آینده او بود در سنه یک هزار و یکصد و چهل هجری یا یک هزار  
 و هفتصد و بیست و هفت عیسوی صورت گرفت ؛  
 از قدیم الایام زمیندار خطه میسور که محتوی بود برسی و دو قریه  
 خراج گزار راجه چکراپتن ، داین راجه یکی از باجگزاران خدیو اعظم  
 مهاراجه اناگندی بود که نسبش بدو دمان و الاشان راجگار

و یگانگرمی پیوند و که در بعضی از ازمه سالف بر سر ناسر  
 همالک هند وستان واقع زمین جزیره شمایی هند فرمانروائی داشته ؛  
 اگر چه بتقالیب روزگار از شهر چکراپتن اکنون بجز نام  
 نشانی در میان نیست ولیکن از آثار عمارات آن می توان  
 ملی برد که مقام آن بر شمالی کناره رود کادیری بقرب سه میل  
 اندریرنگپتن بوده است ؛ پسین راجه این مقام سری رنگه  
 رائل بود و چون او در سال یک هزار و ششصد و ده عیسوی  
 مرد و قایم مقامی باز پس نگذاشت لقب راجگی و زمینداری او  
 بر اجداد آریار زمیندار میسور باز گردید از ان باز اهل خانواده میسور  
 لقب راجگی بر خود گرفتند و بنای نشستن بر تخت نهادند  
 و بر در ایام گام بگام به تسخیر املاک و اراضی ریشان قرب  
 و جوار، حوز و مملکت خود را وسیع و فراختر گردانیدند ؛  
 در میان این خاندان دستوری بود مستمر که هرگاه راجه  
 از ایشان لاولد مردی خویشان و قریبان، شمایی نوزادگان  
 خورد و بزرگ خاندان را که بار اجداد مرحوم در یکت سلسله نسبی  
 منقلم می بودند در اینجمنی فراهم آوردندی و از آنمیان کودکی  
 سه ساله یا پنجساله را به مهتری برگزیدندی و بدین وسیله تا  
 مدت دراز خودشان بتکفل مهم امور حکومت بنام اولیای  
 راجه صغیر پرورشندمی و درین عهد وظائف تربیت و فوائد

مملکت در میان سرکردگان آن خاندان متعصب بودی و یکی از ایشان بنام دلوانی یعنی دستور کار فرمایا و کبیل مطلق ممتاز ساخته شدی ؛

رودادی ازین مقوله پس از آمدن فتح علی نائک درین سرکار بزمانه قبل صورت گرفت چون راجه در سال یک هزار

و هفتصد و سی و شش عیسوی جامعه عصری گذاشت و فرزندى بانشین نداشت بدستور دستور کودکی سه ساله را برگزیده

۱۷۳۶

بنام چیک کشته راجه موسوم کردند و زمام حل و عقد حکمرانی بدست گوراچری نند راج و اسپردند ؛ داین دستور خیانت

پیش بهکاند و فتنی که داشت در اندک روزگار اقتدار راجگی را بر نهج غیب ، خودش منصرف گردید فتح علی نائک

بحسن سلیقه که در استماله و استرضای این دستور بکار برده و بمسامی جمیله که در کفایت مهام مرجوعه بوی

بتقدیم رسانیده آنچه نماند در دلش راه پیدا ساخت که در کفایت تمامی مهات عظیمه ، دستور کار فرمای بیسواد را

بر دیگر منصبداران راجان دادی و فوج او را بر دیگر افواج

مریت نهادی ؛

چون فتح علی نائک در سال یک هزار و هفتصد و سی و

هفت عیسوی سرای قالی را بدو داد و زمام سپه داری

1737

جمعیت پیردانش بطریق میراث بدست فرزندانش  
 علی نائک شهباز خان و جیدر علی در افتاد این جوانان چالاک  
 در قلبی از زمان از پیشگاه دستور کار فرما بخطاب سپهداری  
 ممتاز گشتند؛ ولیکن در عرض دو سال بعد این روداد از جهت  
 بعضی حرکات ناملایم مزاج دستور از ایشان متغیر شده رقم عزل  
 بر منصب شان کشید بناچار این هر دو برادر با اتباع و اشیاع  
 خویش راه ارکات پیش گرفتند و در آنجا بسر کار نواب  
 صفدر علی خان که در آن زمان از بهر مقادست افواج مرهته که  
 در سال یک هزار و هفتصد و چهل و پنج در سرزمین کرناٹک تاراج  
 و یغماگری را بنا نهاده و دست سنگری بر رعایای آخند و کشاده  
 بودند در نگاهداشت افواج جدید اشتغال میده است نوکر شدند؛  
 در عنفوان جوانی جیدر علی نائک را با دو دمانی بلند اتفاق رشته  
 و پیوند دست داد یعنی دختر میر معین الدین حاکم قلعه کرپه خواهر  
 میر علی رضا را در سلاک ازدواج کشید از بطن همین بانوی نیکخوی  
 در حدود سال یک هزار و هفتصد و چهل و نه عیسوی فرزند گرامیش  
 طیب صاحب بوجود آمد؛

چون در سال یک هزار و هفتصد و چهل و دو عیسوی نواب  
 صفدر علی خان بر دست خویشاوندش مرزا علی و بلوری کشته شد  
 این هر دو برادر بنا از منصب خویش معزول گشتند؛ آنگاه

مکتوبی در خدمت دستور کار فرمای میسور از عالی داشتند  
 و او تصور فوائد عائد شدنی از رفاقت این پرولان و جمعیت  
 پیروان شان مائتمس ایشانرا بشرف اجابت مقرون گردانید  
 حیدر علی نائک پس از مراجعت در میسور بزمانه اندک زود  
 دیگر، خواهر مخدوم صاحب دختر قاضی سریرنگپتن را بحباله نکاح خود  
 در آورد و در سال آینده چون برادرش شهباز خان وفات  
 کرد همگی اموال و جهات پدر را متصرف و بر تمامی چند وحشم  
 بر سبیل استقلال سپهدار فرمانفرما گردید ازین پس  
 او را از سپهداران بلند نام شمرند و بلقب حیدر علی  
 نائک خوانند و

اکنون حیدر علی نائک بجای پدر و الامقام در مرتبه سپهسالاری  
 متمکن گردید و دستور کار فرمای میسور بر درایت و کفایت او  
 و ثوقی تمام داشت و سپهدار نامجوی بتقدیم ساعی جمبله  
 و کار سازی مشاغل جلیله بتاکید استحقاق خود میکوشید؛ چنانچه در آخر  
 شگرف کاری و جنگزاری نائک موصوف آنچنان در دل  
 دستور میسور ثابت در اسخ گردید که در هر مهمتی که پیشش  
 آمدی رجوع باستصواب رای رزین و فکر مینمود که کردی،  
 و هر جنگ و پیکار که رونمودی استعانت از دست و  
 بازوی مردانه آن سپهدار چاک و فرزانه حسنی، درین

ایام کار گزارانی و شکر فکاری میدر علی نائیک زباز و خاص  
 و عام گردیده بود و از ان مشیر عکاری و خوشخویی و پامردی  
 و دلجوئی که در بدست آوردن ولهائی کاند سپاهیان خاصه  
 جماعه اسلامیان بکاری برد ایشان را اسیر دام هوا خواهی  
 و محبت خود گردانیده ؟

درین جزو زمان صورت حال این نواح برین متوال  
 بود که از رهگذر تزلزل دستنی که در اعناس دولت  
 و بجاگرد در اواسط شانزده صد سال عیسوی راه یافته تمامی  
 زمینداران و باجگزاران این دولت ، گردن حال خود را از بند  
 بندگی و اطاعت آزاد ساخته هر یکی از ایشان لقب خواجگی  
 بر خود بر بسته بود و از ننگ فرمانبرداری و باجگزاری وارسته ،  
 گرانمایه و تونگرترین ایشان زمیندار بنگلور بود . لخصمن لاج نام  
 که بر مرز و بوم فراخ دو سینج مجاور سمت شمال غربی میسور  
 فرمانروا بود ، و علاوه دارالملکش که مدینه بود محکم نهاد قوی  
 بنیاد ، قلعه سیون و زک که در ان روزگار حصار نامداد و در  
 از دور افتتاح شمرده می شد در دست تصرف او بود این  
 راجه ساده نهاد از جهت بند اسطوت و اقتدار فویین  
 و حسن ظنی که نسبت بکار فرمایان میسور که از قدیم الایام  
 با دینی در مقام غایت مودت و ایثار بودند میدادست

از نگاه داشتن آنقدر قدرت سپاه که از عهد برعایت  
و حمایت آن مملکت وسیع انضا بیرون آمدی تا اهل  
و اساک می درزید و از انجام کار این شیوه ناانجاری نمی اندیشید؛  
و چون این غفلت نمایان از راجه بنگلور نه ازان جنس  
امور بود که بر مرآت ضمیر سپهدار میسور که در استخبار نهانی  
اسرار و انتهاز فرصت کارید بیضا داشت بر تو ظهور پیدا حتی  
بنابران بیاعنه حرص افزونی که اکثر غشاده دیده راستی و دیانت  
خاصه نوجاه طلبان میگردد دستور کار فرمای میسور را از راه اطماع و تحریص  
بران آورد که او را اجازت دستبرد می ناگهان بر بنگلور بیان  
غفلت تو امان دهد؛ دستور میسور بدینگونه اغوا از راه رفته  
بدین ناانجاری رضاداد؛ و حیدر علی نایک در سال یک هزار و هفتصد  
و چهل و شش عیسوی با جمعیت بیست هزار مرد برگزیده اش  
از سریر نگپتن تسخیر بنگلور نهضت نمود راجه بنگلور که در عین  
بی سرو سامانی درین بلائی ناگهانی مبتلا شده بود هیچ تدبیر یجز این ندید  
که درون حصار استوارش متحصن گردید، و بدینوسیله تا یکماه  
اندرون آن حصن حصین محصور و از آسیب افواج غنیم دور  
ماند؛ و پس از انقضای آن مدت سه سالار میسور بدین شرط  
که راجه بنگلور چهار لک روپیه نقد حالی بدو سپارد و ضعف  
آن مبلغ هر سال بطریق خراج بر راجه میسور میداده باشد از مجامره



وست برداشت؛ و سینه و نامهای را بنیابت خویش و در بنگلور  
گذاشته مظفر و منصور بصوب میسور رحلت نمود و دستور  
میسور بدین روداد نمرت بنیاد آنچنان سرور و دشاگردید  
که سپهدار نامدار را با کمال اکرام و اجلال استقبال کرده انواع  
خلوفت و نوازش نسبت بوی مبذول نمود و بلقب بلند  
فرزندار جمند ممتاز فرمود؛

ولیکن راجه بنگلور همینکه از هجوم این بلیه مشوم را نسی یافت  
در صد و انتقام در آمده همت بر نگاهداشت جنود نو برگماشت  
و بر تهیه اسباب حرب و آلات طعن و ضرب نیکو متوجه  
گردید و چون ازین جهات و اپرداخت کوس بغاوت  
و عصیان بر سبیل اعلان بنواخت و نیز نایب حیدر علی نایک  
را بزندان محبوس ساخت؛ چون این خبر بمیسور میرسد  
بزودی حیدر علی نایک با جمعیت بیست هزار پیاده و سوار نیزه  
گذار باز متوجه تسخیر بنگلور میگردد و در ششم ماه صفر سال یک هزار  
و یکصد و شصت هجری مطابق یک هزار و هفصد و چهل و هفت  
عیسوی بر دوری بیست و چهار میل از دارالملک بنگلور  
با فوج راجه دو چار می شود؛ راجه ناآزموده کار اعتماد بر ردی خویش  
و وفاداری سپاه جدید نموده با میسور بیان پخته کار آزموه گزارند  
گرم رزم و پیکار میگردد؛ پس از آنکه تاویر آسیای حیدر آدیز

نخست گردان ماند سپاه راجه همگی پشت دادند و راجه خودش  
در دست سپاه مظفر اسیر گردید ؛

سپهدار نامدار انتها از فرصت نموده بمحاصره دارالملک  
پرداخت محصوران تاب محاصره نیاورده بزودی شهر را  
داسپردند و بر همین نمط دیگر قلاع و اضلاع آن مملکت بدست  
تصرف میسوریان در آمد ؛ سپهسالار نامدار فتننامه این ظفر نامور  
باغنائیم و اسرار روانه میسور نمود ؛ و لختی از جنود خاصه خود را  
بجراست و حمایت دارالملک بسرکردگی سنبه و ناتمه  
نائبش وا گذاشت ؛

و انگاه سپهدار دولت یار همت بر پرورش احوال  
آن مملکت مصروف نمود و پس از آنکه براتب جزوی  
و کلی آن نیک دار سیده بود دستور العلی گزیده از بهر تحصیل  
باج و خراج معین فرمود و نقل این دستور العمل پیش دستور  
کار فرمای میسور ارسال داشت ؛ دستور پنخته کار بدر یافت  
مساعی جمیاه آن سپهدار بختیار بسیار شادمان گردید ؛  
ولیکن چون میتر سید که مبادا خویشان و نیک اندیشان  
راجه اسیر ، مصدر شورش و بلوائی گردند و با تزع آن مملکت  
شکر کشند ، نواحی بنگلور را در وجه تنخواه سپاه خاصه آن سپهدار  
نامجوی بر سبیل جا پدا بروی وا گذاشت ؛ سپهدار نامدار

فرصت کار غنیمت شمرده بیمانه عراست و حمایت این  
 مملکت، عدت سپاه را از آنچه بود و چند نمود و گام بگام خوزه  
 حکومت خود را فراختر ساخته زمینداران در اجکان همسایه  
 و جوار را مطیع فرمان خود گردانید اگر چه از راهگذر ساخته جدید که  
 درین روزگار ناگهان صورت گرفته آنها عزا بم که سپهدار  
 جاه طلب در باره فزونی مکننت و شوکت خود در نظر داشت  
 و در تمشیت آن همت والا نهست بر می گماشت چندی  
 در حین تاخیر مانده بود و لیکن چون اختر اقبالش یار و بخت  
 دولت یی دار بود همگی موانع در آخر کار از میان راه گذر برخواست  
 و درخت خار دار میوه خوشگوار بار آورد و که کام امیدش بدان  
 شیرین گشت؛ توضیح این مقال و تفعیل این اجمال اینکه  
 در سال یک هزار و هفصد و پنجاه و یک عیسوی محمد علی خان نواب  
 کرناٹک چینیکه در دست انواع محن مبتلا بود و افواج حریف  
 غالبش چند اصاحب و جماعه از فرانسپسان او را در قلعه ترچناپلی  
 تنگ محصور داشتند بذریعه ارسال سفیری پیش راجه  
 میسور، سالت امداد و اعانتش بسپاه و زر نمود؛ سفیر  
 مسطور تعلیم کرده شده بود تا در تخریض راجه میسور بر امداد و  
 اعانت عزبور نیگو جد و جهد کند و آنها همه مراتب بدسگالی و  
 عداوت که چند اصاحب نسبت بآن راجه داشت خاطر

شین او گرداند که چگونه هنگام حکومت ترچناپلی چند محال  
 نیکو آبادان از اعمال میسور غارت و تاراج کرده و چند ماه حصن  
 حصین کار و در متعلقه آنسرا کار را محاصره نموده بود، بنابراین این معنی  
 خیلی قرین مصالحت ملکه اری خواهد بود که در هدم بنیان این  
 دشمن طرفین نیکو کوشیده آید؛ در نه در صورت فیروز سندیش  
 در استخلاص کرناٹک هیچ شک نیست که دست  
 تطاول بر آن حدود خواهد کشود، و آنچه پیشتر نکرده اکنون خواهد  
 کرد و نیز این سفیر اختیار داده شده بود که اگر این گونه استدلال ثمری  
 نبخشید بوعده گرانمایه مبلغ زر در تحریض راجه بران کار کوشد در شرط  
 که راجه از برای انجام مرام پیشش کند انگشت قبول بر دیده نهد؛  
 دستور کار فرمای میسور که مردی ذوقنون و عیار و یکی از  
 بزرگ محتالان روزگار بود و از دیر باز بدل میخواست که حوزه  
 ریاست رای میسور از آنکه بود فراختر گرداند و تمامی بلوکات  
 وابسته ترچناپلی را متصاف آن سازد، در مقابل آن مبلغ زر  
 و لاک سپاه در خواسته بهیچ شرطی از شرطی راضی نشده  
 جز اینکه نواب آن بلوکات و قلعه را بر اجداد سپارد؛ اگر چه  
 پذیرفتن این شرط خیلی ناگوار طبع نواب بود بفتوای ضرورت  
 بسوگند و بمین پذیرفته شد که پس از آنکه چند اصحاب هزیمت  
 داده و دشمنانش از محالک محروم اش بدر کرده خواهند شد قلعه

تر چنایلی بابلوکاست و ایسته آن بکارکنان میسور تعلیم نموده  
خواهد شد؛

القصه بر حسب این عهد و پیمان جنود میسور در کار و در فراهم  
آمده و پس از آنکه دستور میسور شش هزار نفر دیگر از جماعه  
مرهته نوکر داشته بود با تمامی ششم و سپاه در آغاز سال یک هزار  
و هفتصد و پنجاه و سه عیسوی بصوب کرنا تک نهفت کرد  
و در ششم فبروری با جمعیت دو از ده هزار سوار و هشت هزار  
پیاده در تر چنایلی رسید؛

بروایت ثقات بثبوت رسیده که در اثنای این جنگ  
و ستیز که هنگام محاصره تر چنایلی صورت گرفت حیدر علی خان  
سپهدار که بار ساله خاصه اش یجا بکیه های نمایان و دستبرد های  
شایان از میان تمامت سپهدار ان خود را ممتاز ساخته  
بود، با اوقات تنها با معدودی از پیروانش محرک سلسله  
جنگ و پرخاش میگردد؛ چنانچه درین وقایع چندین کمانرا  
از جماعه اعدا در صف جنگ تن تنها کشته سرهای شان  
بعسکر بطریق نشان و نمونه فیروز مندی و نظر خویش  
آوردند؛ بوسیله این نوع کارهای مردانه منظور نظر خاص و  
عام گردیده؛

پس از هزیمت و قتل چند اصحاب و شکست جماعه

فرانسس بیس هو انخوانش، کار فرمای میسور از نواب محمد علی خان در خواست ایفای عهد و پیمان نمود و لیکن بیاعثه بی انتظامی امور سرکار نواب و بلحاظ حمایت و خویشتن داریش این معنی از چیز امکان نواب بیرون بود که آن حصن حصین حواله چنان حریف غالب و متین کند بنا بران جنگ بذیل معاذیر ناد پذیر زده بجای آن، بدادن قلعه مدرا و بلوکاتش با ضمیر دیگر پیشکشهای از جسد راضی شد؛ و لیکن کارکنان دولت میسور از قبول آن ابا نمودند و پس از آنکه هر دو فریق دم گرم از یاری و دوستداری میزدند سراز گریبان دشمنی و جفاکاری بر آوردند؛ آری

### بیت

عشقهای کز بی رنگی بود عشق نبود عاقبت رنگی بود

آغاز جنگ حیدر علیخان با انگریزان و آموختن رسم و راه اهل فرنگ در جنگ و پیکار و بر سر آمدن درین شیوه از اهل روزگار خاصه امیران آن دیار،

اگرچه رادیان حالات بسالت سمات نواب حیدر علی خان در باره تادری و نیرو مندی و پردلی و همت بلندی ویداردلی و هو شیاری و چاکبی در نج برداری و دلجوئی طبقات سپاه و استطلاع بر اخبار اعادی کینه خواه و دیگر گزیده ملکات

و پسندیده صفات که لازمه پایه علیّه ملکه داری و چه همسالان ریاست  
 اتفاق دارند که این همه عظیمای نبیله و مزایای جمیله در ذات  
 نواب حیدر علی خان بر وجه ابلغ و احسن فراهم آمده بود؛ ولیکن  
 درین خصوص که آداب حرب و پیکار و تعبیه موقوف کارزار  
 و فنون دشمن شکنی و حصار کشائی بآلات ایجاد کرده اهل  
 فرنگ در رسم و راه یتاق و طلایه داری و دیده بانان روز میدان  
 و جنگ و مانند آن که مردم فرنگستان درین خصوص نیکو ماہر  
 و بنا بران باندک جمعیت سپاه بر شکر گشن ممالک دیگر  
 غالب و قاهر می باشند، (داین شیوه جلیله بجزور زش  
 و ممارست نیکو دست بهم نمیدهد) چگونه در گوهر جوهر نواب  
 حیدر علی خان (که درین فنون آیتی بود) پیدا شده و از کجا  
 فراهم آمده و در چه عهد و چنان با کتساب آن پرداخته هداستان  
 نیستند؛ وقایع نگاران فارسی درین باب عظیم هیچگونه  
 بیان شافی ندارند؛ مگر ملا فیروز صاحب فتوحات بر طینہ در  
 ممالک ہندیہ کہ مرشدت روایتش بحقایق نگاران انگیزی  
 میرسد چنین می نویسد،

## مثنوی

ز گاہ سبجا شماره ز سال چو شدنت بایست بر فین و ذال  
 ز ماور بعدا گشت آن نامور شد شاد ز ان پور فرخ پور

چو بی تافتست ز وفتره پهلوی  
 پرورد و تا شد ز خوردی بزرگ  
 ده و بیست ساله چو شد نامور  
 به راه او بود پنجم سوار  
 که بوده فرانسویس را یار جنگ  
 رسیده بد آنجا یکه سر فراز  
 بدیدار آن شهر بنیاده روی  
 ز بس گونه گون ساز و سامان جنگ  
 سپه دیده هر روز در مشق کین  
 در خشان چو آئینه آلات حرب  
 چویدار بد بخت همشیار مرد  
 خود و لشکر خویشتن نامور  
 هنر تا که آید گم کار زار  
 یکا یک پیاموخته آن هنر  
 چنان شد که در هند از هندیان  
 مر آنرا که یاد بود کردگار  
 نداشت روز آموختن هیچ ننگ  
 فرودایه مردم بشود اند هنر  
 خداوند سازد و هنر بنده را

و را نام بنهاد و جید علی  
 بر زم و به یگار کردن سنگ  
 سوی قلچری شد بگفت پدر  
 دو صد هم پیاده و را بود یار  
 پدید آور رسم و راه پلنگ  
 یا سوده از ریخ راه دراز  
 بدیده دژ و باره و شهر و کوی  
 همان راه و آئین جنگ فرنگ  
 فرادان شگفتید و کرد آفرین  
 همان راه و آئین یگار و ضرب  
 پسندید آن رسم و راه نبرد  
 دل و جان بپردخته از خواب و خور  
 دلیران یگار جو را بکار  
 به پیشش فرانسویس پر خاشخه  
 نه بد کس که با او بیند و میان  
 گزیند همه نغز و شایسته کار  
 اگر رفت باید بچین و فرنگ  
 گرامی تر از کان گنج و گهر  
 هر آنرا از مرد سزا گفتند و با



هنر بی نیازی دهد از نژاد کسی از نژادش نیارد و پیاد  
 اگر شاهزاده بود بی هنر به تنگ آورد و دودمان پدر  
 و سطرچارلس اسطوار طور مآثر نوآپ حیدر علی خان و طیبو سلطان  
 که این ادراک از انجا ترجمه کرده شده چنین بر می نگارد؛ که در جنگهای  
 آینده که حیدر علی خان را با سطرلارنس و کلیو دست داده  
 او آن هنر دیده در امور جنگ آوری آموخته بود که  
 سپس بدان بر تمامی مهتران و سرکردگان دیار دکن که با او  
 بنیاد جنگ و جدال نهادند مظفر و فیروز گردید و بر قتل جام  
 کردن یکسر و قشون انگریزی نیرومند و توانا گشت و نیز بر مقابله  
 کردن با تمامی افواج هندیه بر طنبیه در میدان کارزار حسارت  
 دیار ا پیدا کرد؛

هفدهم آگست یک هزار و هفصد و پنجاه و چهار عیسوی در جوار ترچناپلی  
 جنگی عظیم در میان لشکر انگریز و سپاه فرانسویس که هر دو طایفه  
 افواج هواخوانان خاص خود از بهر حمایت جانب خویش  
 همراه داشته صورت گرفت؛ در اثنای این جنگ  
 حیدر علی خان سپهدار (که سطر اورم بهین سپهداران  
 میسورش میخوانند) چون می بیند که نگاه لشکر انگریزی پناه داند  
 بدرقه خالیست قشونی را از فوج خود فرمان میدهد که سواران  
 تنجاور را در مقدمه بلطائف الحیل مشغول دارد و خودش